

تبیین گفتمان انتقادی نسیم شمال در بستر استبداد صغیر قاجار بر اساس نظریه فرکلاف

مجید محرمی^۱، رویا احمد امرجی^۲، شاهپرک فرحبخش اصفهان^۳

۱. دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد یادگار امام خمینی (ره)، شهر ری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

۲. استادیار گروه ادبیات فارسی، واحد یادگار امام (ره)، شهر ری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

۳. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد یادگار امام خمینی (ره)، شهر ری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

* ایمیل نویسنده مسئول: roya.amraji@iau.ac.ir

چکیده

تحلیل گفتمان انتقادی، زبان را کنشی اجتماعی و ایدئولوژیک می‌نگرد و پیوند آن را با قدرت و نابرابری‌های اجتماعی واکاوی می‌کند. در این میان، رویکرد سه‌سطحی نورمن فرکلاف (توصیف، تفسیر، تبیین) از جامع‌ترین چارچوب‌ها در این حوزه است. پژوهش حاضر با تمرکز بر سطح تبیین فرکلاف، گفتمان سید اشرف‌الدین حسینی (نسیم شمال)، شاعر و روزنامه‌نگار عصر مشروطه، را در بستر استبداد صغیر قاجار تحلیل می‌کند. هدف، تبیین نسبت این گفتمان با ساختارهای قدرت و ایدئولوژی مسلط، و سنجش نقش آن در بازتولید یا دگرگونی این ساختارهاست. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که گفتمان نسیم شمال با دوگانگی هدفمندی (نقد صریح در لفافه طنز، دعا و تمثیل) به «مقاومت تطبیقی» دست می‌زند. او با واسازی مفاهیم مشروعیت‌بخشی چون «سایه خدا»، مشروعیت‌زدایی از روحانیت ریاکار، و به چالش کشیدن ایدئولوژی جبرگرایی، گفتمانی انتقادی پدید می‌آورد که از طریق شبکه توزیع شفاهی، به نیرویی فراگیر برای بیداری وجدان جمعی بدل می‌شود. نتایج پژوهش حاکی از آن است که گفتمان نسیم شمال، برآمده از دل خفقان استبداد، در نهایت به دگرگونی ساختارهای مشروعیت‌بخش به سلطنت مطلقه یاری رسانده و مشروعیتی نوین بر بنیاد عدالت و اراده ملی پیش می‌نهد.

کلیدواژه‌ها: تحلیل گفتمان انتقادی، نورمن فرکلاف، سطح تبیین، نسیم شمال، دوگانگی گفتمانی، مقاومت تطبیقی.



شیوه استناددهی: محرمی، مجید، احمد امرجی، رویا، و فرحبخش اصفهان، شاهپرک. (۱۴۰۵). تبیین گفتمان انتقادی نسیم شمال در بستر استبداد صغیر قاجار بر اساس نظریه فرکلاف. گنجینه زبان و ادبیات فارسی، ۲(۲)، ۱-۱۷.

© ۱۴۰۵ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۵ فروردین ۱۴۰۵

تاریخ بازنگری: ۲۴ مرداد ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۳۱ مرداد ۱۴۰۵

تاریخ چاپ: ۱ شهریور ۱۴۰۵

The Treasury of Persian Language and Literature

Explaining Nasim-e Shomal's Critical Discourse in the Context of the Qajar Minor Despotism Based on Fairclough's Theory

Majid Moharrami¹, Roya Ahamad Amraji^{2*}, Shahparak Farahbakhsh Isfahan³

1. Ph.D. Student, Department of Persian Language and Literature, YI.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran

2. Assistant Professor, Department of Persian Literature, YI.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran

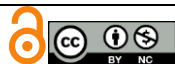
3. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, YI.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran

*Corresponding Author's Email: roya.amraji@iau.ac.ir

Abstract

Critical discourse analysis regards language as a social and ideological practice and examines its relationship with power and social inequalities. Among the approaches developed in this field, Norman Fairclough's three-dimensional framework—description, interpretation, and explanation—is one of the most comprehensive. Focusing on Fairclough's explanatory level, the present study analyzes the discourse of Seyyed Ashraf al-Din Hosseini (Nasim-e Shomal), a poet and journalist of the Constitutional era, within the context of the Qajar Minor Despotism. The study aims to explain the relationship between this discourse and prevailing structures of power and dominant ideology and to assess its role in either reproducing or transforming these structures. The findings indicate that Nasim-e Shomal's discourse engages in a form of "adaptive resistance" through a purposeful duality characterized by explicit criticism veiled in humor, prayer, and allegory. By deconstructing legitimizing concepts such as the "Shadow of God," delegitimizing hypocritical clerics, and challenging the ideology of fatalism, he constructs a critical discourse that, through an oral network of dissemination, develops into a pervasive force for awakening the collective consciousness. The results suggest that Nasim-e Shomal's discourse, emerging from the oppressive conditions of authoritarian rule, ultimately contributed to the transformation of structures that legitimized absolute monarchy and advanced a new conception of legitimacy grounded in justice and the national will.

Keywords: *critical discourse analysis, Norman Fairclough, explanatory level, Nasim-e Shomal, discursive duality, adaptive resistance.*



How to cite: Moharrami, M., Ahamad Amraji, R., & Farahbakhsh Isfahan, S. (2026). Explaining Nasim-e Shomal's Critical Discourse in the Context of the Qajar Minor Despotism Based on Fairclough's Theory. *The Treasury of Persian Language and Literature*, 4(2), 1-17.

© 2026 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 25 March 2026

Revise Date: 15 August 2026

Accept Date: 22 August 2026

Publish Date: 23 August 2026

مقدمه

زبان و ادبیات، در شمار پایدارترین عناصر فرهنگی و اجتماعی هر ملت قرار دارند و در دوره‌های گوناگون تاریخی، نقشی تعیین‌کننده در صورت‌بندی ساختارهای اجتماعی و جهت‌دهی به رویکردهای فکری جامعه ایفا کرده‌اند. در پیوند دیرینه ادبیات و اجتماع، شاعران و نویسندگان به واسطه توانایی در خلق گفتمان‌های اثرگذار، جایگاهی ممتاز در بازتولید یا دگرگونی باورها و مناسبات قدرت داشته‌اند. این ویژگی در عصر مشروطه نمودی آشکار یافت؛ عصری که در آن، ادبیات از رسالتی زیبایی‌شناختی فراتر رفت و به عرصه‌ای برای مبارزه گفتمانی، نقد ساختارهای استبدادی و بیدارگری توده‌ها تبدیل شد. در چنین بستری، پیوند شعر و روزنامه‌نگاری، ابزاری نیرومند برای تولید گفتمان‌های انتقادی فراهم آورد و شاعرانی چون سید اشرف‌الدین حسینی، مشهور به نسیم شمال، در کانون این تحول جای گرفتند.

گفتمان، مفهومی میان‌رشته‌ای است که به ساختار زبان در سطوح فراتر از جمله و کارکردهای اجتماعی آن اطلاق می‌شود (1). تحلیل گفتمان انتقادی (CDA)، به‌عنوان رویکردی نظری و روش‌شناختی، به بررسی پیوند میان زبان، قدرت، ایدئولوژی و گفتمان در نهادهای اجتماعی می‌پردازد و فرایندهای معناسازی را در مناسبات قدرت تفسیر و تبیین می‌کند. الگوی سه‌سطحی نورمن فرکلاف (توصیف، تفسیر و تبیین) از جامع‌ترین چارچوب‌ها در این حوزه است (2). سطح تبیین در این الگو، گفتمان را در جایگاه کنشی اجتماعی تحلیل می‌کند و به این پرسش بنیادین می‌پردازد که ساختارهای اجتماعی و مناسبات قدرت چگونه به شکل‌گیری گفتمان انجامیده‌اند و گفتمان چه نقشی در بازتولید یا دگرگونی این ساختارها داشته است. پژوهش حاضر با تمرکز بر سطح تبیین، نسبت گفتمان نسیم شمال را با ساختار قدرت قاجار و ایدئولوژی مسلط عصر مشروطه واکاوی می‌کند.

دوره استبداد صغیر و بحران مشروعیت سیاسی ناشی از سلطنت مطلقه قاجار، فضایی آکنده از خفقان، سانسور و سرکوب پدید آورده بود که در آن، نهادهای قدرت میدان بیان آزاد را به‌شدت محدود می‌کردند (3). مطبوعات و شعر، به‌عنوان دو رسانه اصلی ارتباط با توده‌ها، به عرصه‌ای برای مبارزه گفتمانی تبدیل شدند. شاعران مشروطه‌خواه با بهره‌گیری از زبان طنز، تمثیل و کنایه، به افشای فساد، نقد استبداد و ترویج آرمان‌های عدالت‌خواهانه پرداختند. بازنمایی شکاف میان وعده‌های قدرت و واقعیت اجتماعی، واسازی مفاهیم تقدس‌یافته سیاسی و فراخوانی توده‌ها به کنشگری، از مختصات برجسته گفتمانی این دوره به‌شمار می‌رود (4).

نسیم شمال با انتشار روزنامه «نسیم شمال» و سرودن اشعاری به زبان ساده و طنزآمیز، به صدای اعتراض توده‌های خاموش تبدیل شد. ویژگی بارز آثار او، دوگانگی گفتمانی هدفمندی است که هم‌زمان، انتقاد از استبداد را در خود دارد و برای بقا در فضای سرکوبگر، به راهبردهای بیانی غیرمستقیم مانند طنز و دعا متوسل می‌شود. این دوگانگی، پرسش اصلی پژوهش را شکل می‌دهد: گفتمان نسیم شمال چه نسبتی با ساختار قدرت قاجار داشته و آیا در قامت نیرویی برای دگرگونی ساختارهای اجتماعی عمل کرده است؟ پاسخ به این پرسش، با تکیه بر نظریه فرکلاف و در سطح تبیین، از رهگذر تحلیل انتقادی اشعار او دنبال می‌شود.

پیشینه پژوهش

در ارتباط با تحلیل اشعار و روزنامه‌نگاری سید اشرف‌الدین حسینی (نسیم شمال)، پژوهش‌های متعددی انجام گرفته که آثار او از منظر سبک‌شناسی، طنزپردازی و تاریخ ادبیات مشروطه بررسی شده و در هیچ‌یک از این آثار به بررسی اشعار او از منظر تحلیل گفتمان انتقادی، به‌ویژه در سطح تبیین فرکلاف، پرداخته نشده است. برخی از این پژوهش‌های انجام‌شده عبارت‌اند از: «سبک‌شناسی اشعار نسیم شمال»، محمدجعفر محجوب، ۱۳۸۵؛

«نقش روزنامه نسیم شمال در بیداری مشروطه»، ماشاءالله آجودانی، ۱۳۸۲؛ «طنز سیاسی در شعر مشروطه با تأکید بر نسیم شمال»، محمدرضا ترکی، ۱۳۹۰؛ «زبان عامیانه در مطبوعات عصر قاجار»، نسرین فقیه ملک‌مرزبان، ۱۳۹۲؛ «تحلیل ساختاری شعر مشروطه»، محمدرضا شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸؛ «روزنامه‌نگاری انتقادی در عصر مشروطه»، ژانت آفاری، ۱۳۷۹؛ «نسیم شمال و سنت طنزپردازی فارسی»، سعید حسام‌پور و همکاران، ۱۳۹۵؛ «بازنمایی استبداد در شعر مشروطه»، ابراهیم اقبالی و حسین رسول‌زاده، ۱۳۹۶. پژوهش «تحلیل گفتمان انتقادی طنز در مطبوعات مشروطه بر پایه نظریه لاکلا و موف» (لیلا هاشمیان، ۱۴۰۰) نزدیک‌ترین اثر به مقاله حاضر است که با رویکرد گفتمانی انجام شده، اما چارچوب نظری آن متفاوت بوده و به سطح تبیین فرکلاف و اشعار نسیم شمال نپرداخته است. مقاله حاضر، با تمرکز بر سطح تبیین فرکلاف و با تکیه بر دوگانگی گفتمانی نسیم شمال، این خلأ را پوشش می‌دهد.

بحث و بررسی

رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی نورمن فرکلاف

تحلیل گفتمان انتقادی رویکردی میان‌رشته‌ای در علوم انسانی است که زبان را صورتی از کنش اجتماعی می‌نگرد. این رویکرد ریشه در آرای فیلسوفانی چون لوئیس آلتوسر، رولان بارت، ژاک دریدا، لاکان و به‌ویژه میشل فوکو دارد. در تحلیل گفتمان انتقادی، زبان به‌مثابه عملی اجتماعی با ایدئولوژی گره خورده و گفتمان‌ها به‌وسیله روابط قدرت و ایدئولوژی‌ها شکل می‌گیرند. ایدئولوژی گفتمان را می‌سازد و گفتمان اجتماع را؛ و اجتماع دارای سه بعد «دانش»، «روابط اجتماعی» و «هویت اجتماعی» است (1).

رویکردهای گوناگونی در تحلیل گفتمان انتقادی وجود دارد؛ از جمله رویکرد جامعه‌شناختی فرکلاف، رویکرد اجتماعی - تاریخی وداک، رویکرد شناختی و ن‌دایک، رویکرد سیاسی - اجتماعی لاکلا و موف، و رویکرد هاچ و کرس و ون لیوون. نقطه اشتراک میان همه این رویکردها توجه به این اصل است که در تحلیل متن، از

توصیف زبان باید فراتر رفت تا بتوان به تبیین دست یافت و نشان داد که چگونه ساختارهای اجتماعی، فرهنگی و نابرابری‌ها در زبان خلق و منعکس می‌شوند (2). فرکلاف معتقد است که میان ساختارهای خرد گفتمان (ویژگی‌های زبان‌شناختی) و ساختارهای کلان جامعه (ایدئولوژی و ساختارهای اجتماعی) رابطه‌ای دیالکتیکی وجود دارد (5). رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف در سه سطح توصیف، تفسیر و تبیین، متون گوناگون را مورد بررسی قرار می‌دهد:

سطح توصیف

در این سطح، متن بر اساس تحلیل واژگان، دستور و ساخت‌های متنی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

الف) واژگان: کلمات واجد کدام ارزش‌های تجربی هستند؟ در طبقه‌بندی آن‌ها از کدام طرح‌ها استفاده شده است؟ چه نوع روابط معنایی (هم‌معنایی، شمول معنایی، تضاد معنایی) به لحاظ ایدئولوژیک میان کلمات وجود دارد؟ کلمات واجد کدام ارزش‌های رابطه‌ای هستند؟ آیا عباراتی وجود دارند که دال بر حسن تعبیر باشند؟ کلمات واجد کدام ارزش‌های بیانی هستند؟ در کلمات از کدام استعاره‌ها استفاده شده است؟

ب) دستور: ویژگی‌های دستوری واجد کدام ارزش‌های تجربی هستند؟ چه نوع فرایندها و مشارکینی مسلط هستند؟ آیا کنشگری نامشخص است؟ آیا از فرایند اسم‌سازی استفاده شده است؟ جملات معلوم هستند یا مجهول؟ جملات مثبت هستند یا منفی؟ ویژگی‌های دستوری واجد کدام ارزش‌های رابطه‌ای هستند؟ از کدام وجه‌ها (خبری، پرسشی، دستوری، امری) استفاده شده است؟ آیا از ضمیرهای «ما» و «شما» استفاده شده و نحوه استفاده از آن‌ها چگونه بوده است؟ جملات ساده چگونه به یکدیگر متصل شده‌اند؟ از کدام کلمات ربطی منطقی استفاده شده است؟ (2).

ج) ساخت‌های متنی: از کدام قراردادهای تعاملی استفاده شده است؟ آیا روش‌هایی وجود دارند که یک مشارک، نوبت سخن

گفتن دیگران را به کمک آن‌ها کنترل کند؟ متن واجد چه ساخت‌های گسترده‌تری است؟

در نظریه تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف، مرحله توصیف متن با تکیه بر ابزارهای تجزیه و تحلیل متن در روش هالیدی و حسن انجام می‌گیرد. هالیدی معتقد است شکل خاصی که نظام دستوری هر زبان به خود می‌گیرد، رابطه تنگاتنگی با نیازهای اجتماعی و فردی‌ای دارد که آن زبان باید انجام دهد (6). هالیدی و حسن ابزارهای آفریننده انسجام متن را به سه دسته دستوری، واژگانی و پیوندی تقسیم می‌کنند. انسجام دستوری به سه دسته ارجاع، جایگزینی و حذف تقسیم می‌شود. انسجام واژگانی به دو صورت تکرار و هم‌آیی شکل می‌پذیرد. انسجام پیوندی عبارت است از وجود ارتباط معنایی میان جمله‌های یک متن که به چهار نوع اضافی، سببی، تقابلی و زمانی تقسیم می‌شود (1).

سطح تفسیر

این سطح ترکیبی از محتویات متن و دانش زمینه‌ای تفسیرکننده است. بر اساس نظریه تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف، ویژگی‌های صوری متن به منزله سرنخ‌هایی هستند که عناصر دانش زمینه‌ای ذهن مفسر را فعال می‌سازند و تفسیر، محصول ارتباط متقابل و دیالکتیکی این سرنخ‌ها و دانش زمینه‌ای خواهد بود (2). در سطح تفسیر به این پرسش‌ها پاسخ داده می‌شود: ماجرا چیست؟ چه کسانی درگیر ماجرا هستند؟ روابط میان آن‌ها چیست و نقش زبان در پیشبرد ماجرا چیست؟ چه نوعی از گفتمان مورد استفاده قرار می‌گیرد و کدامین قواعد، نظام‌ها و اصول در زمینه نظام آوایی، دستور، انسجام جمله‌ای، واژگان، نظام‌های معنایی و چارچوب‌ها به کار گرفته می‌شود؟ (5).

سطح تبیین

هدف از مرحله تبیین، توصیف گفتمان به‌عنوان بخشی از یک فرایند اجتماعی است. تبیین، گفتمان را به‌عنوان یک کنش اجتماعی توصیف می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه ساختارهای اجتماعی

گفتمان را تعین می‌بخشند و گفتمان‌ها چه تأثیرات بازتولیدی می‌توانند بر آن ساختارها بگذارند؛ تأثیراتی که به حفظ یا تغییر آن ساختارها می‌انجامد (2). در مرحله تبیین سه پرسش درباره گفتمان مطرح می‌شود:

نخست، عوامل اجتماعی: چه نوعی از روابط قدرت در سطوح گوناگون نهادی، اجتماعی و موقعیتی در شکل‌دادن به این گفتمان مؤثر است؟ دوم، ایدئولوژی‌ها: چه عناصری از دانش زمینه‌ای دارای خصوصیت ایدئولوژیک هستند؟ (2) اصطلاح ایدئولوژی دربرگیرنده نگرش‌ها، ارزش‌ها و اندیشه‌هاست. ناقدانی که به نقد ایدئولوژیک می‌پردازند، معمولاً با ارجاع به مسائل مربوط به قدرت سیاسی، جنسیت و طبقه درباره متون سخن می‌گویند. از نظر آن‌ها هر متنی تا حدی ایدئولوژی‌های برتر جامعه خود را بازتاب می‌دهد (7). سوم، تأثیرات: جایگاه این گفتمان نسبت به مبارزات در سطوح گوناگون چیست؟ آیا این مبارزات علنی است یا مخفی؟ آیا گفتمان یادشده نسبت به دانش زمینه‌ای هنجاری است یا خلاق؟ آیا در خدمت حفظ روابط موجود قدرت است یا در جهت دگرگون‌ساختن آن عمل می‌کند؟ (2).

پژوهش حاضر با تمرکز بر سطح تبیین، گفتمان نسیم شمال را در بستر استبداد صغیر قاجار تحلیل می‌کند. پرسش‌های تبیینی پژوهش بر مبنای همین چارچوب طراحی شده‌اند: روابط قدرت در دوره استبداد صغیر چگونه به تولید گفتمان دوگانه و رمزگذاری‌شده نسیم شمال انجامیده است؟ عناصر ایدئولوژیک گفتمان او با کدام باورهای مسلط (مانند تقدیرگرایی و مشروعیت الهی سلطنت) درگیر می‌شوند؟ و جایگاه این گفتمان در میدان مبارزه اجتماعی زمانه، در جهت حفظ قدرت بوده یا در جهت دگرگونی آن؟

معرفی شاعر: سید اشرف‌الدین حسینی (نسیم شمال)

سید اشرف‌الدین حسینی قزوینی، مشهور به نسیم شمال، از شاعران و روزنامه‌نگاران برجسته عصر مشروطه است که در سال ۱۲۵۰

خورشیدی در قزوین دیده به جهان گشود. او در خانواده‌ای روحانی پرورش یافت و خود نیز در زمره اهل منبر و وعظ قرار داشت، اما سرشت طنزپرداز و روحیه انتقادی‌اش، او را به سوی روزنامه‌نگاری و شعر اجتماعی سوق داد (۸).

نسیم شمال در هر دو عرصه شعر و روزنامه‌نگاری فعالیت داشت، اما آنچه نام او را در حافظه تاریخی ایران ماندگار ساخت، انتشار روزنامه «نسیم شمال» و سرودن اشعاری به زبان ساده و طنزآمیز برای توده‌های مردم بود. دیوان «باغ بهشت» مهم‌ترین مجموعه شعری اوست که سرشار از طنز سیاسی، نقد اجتماعی و مضامین وطن‌خواهانه است. اشعار او اغلب در قالب‌های ساده و عامه‌پسند مانند مثنوی، مستزاد و ترکیب‌بند سروده شده و از تمثیل‌های حیوانی، کنایه و هزل برای انتقال پیام‌های انتقادی بهره می‌برد (۴). نسیم شمال در ابتدای فعالیت خود بیشتر به وعظ و سخنرانی‌های دینی می‌پرداخت، اما با درک شرایط پراشتاب جامعه ایران در آستانه مشروطه، به شعر و روزنامه‌نگاری انتقادی روی آورد.

وقوع استبداد صغیر و به توپ بستن مجلس شورای ملی در سال ۱۲۸۷ خورشیدی، ادبیات مشروطه را با تحولی ژرف روبه‌رو کرد. شاعران و روزنامه‌نگاران آن دوران که دل در گرو آرمان‌های آزادی و عدالت داشتند، به پرچمداران مبارزه با خفقان حاکم تبدیل شدند. نسیم شمال در کنار چهره‌هایی چون ملک‌الشعرا بهار، ادیب‌الممالک فراهانی و میرزاده عشقی، از تأثیرگذارترین صداهای انتقادی این دوره بود. شکست مشروطه و بازگشت استبداد، بسیاری از روشنفکران را دچار سرخوردگی کرد، اما نسیم شمال با اتکا به زبان طنز و پیوند با توده‌ها، مسیر خود را ادامه داد (۴). محمدجعفر محجوب در توصیف جایگاه او می‌نویسد: «نسیم شمال، سخنگوی توده‌های خاموش بود که با زبانی ساده و طنزی نافذ، مهم‌ترین مسائل سیاسی و اجتماعی زمانه را بیان می‌کرد» (۸).

نسیم شمال با انتقاد از استبداد قاجار، فساد درباریان و نفوذ بیگانگان، برای بیداری اجتماعی و تغییر ساختار سیاسی تلاش می‌کرد و در این راه، از دوگانگی گفتمانی هوشمندانه‌ای بهره می‌برد که هم بقای او را تضمین می‌کرد و هم پیام انتقادی‌اش را به مخاطب می‌رساند. در ادامه بحث، به تحلیل اشعار او بر اساس مؤلفه‌های سطح تبیین در نظریه تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف پرداخته می‌شود.

تبیین گفتمان نسیم شمال

در مرحله تبیین، گفتمان در قامت بخشی از یک فرایند اجتماعی و کنشی در میدان قدرت تحلیل می‌شود. در این دیدگاه، گفتمان هم از ساختارهای اجتماعی اثر می‌پذیرد و هم در بازتولید، تثبیت یا دگرگونی آن‌ها نقش می‌آفریند. تبیین، موضع متن را در برابر مناسبات قدرت آشکار می‌کند.

آثار نسیم شمال در ژانر شعر مشروطه و روزنامه‌نگاری طنزآمیز جای می‌گیرند و بر بنیان‌های زیبایی‌شناختی و ساختاری همان ژانر استوارند. شعر مشروطه به واقع‌گرایی اجتماعی گرایش دارد و زبان ساده، طنز گزنده و نقد اجتماعی را در خدمت بیداری توده‌ها قرار می‌دهد (۳). استفاده آگاهانه از زبان مردمی، از ویژگی‌های برجسته نسیم شمال است. او با این رویکرد، هم مخاطب را جلب می‌کرد و هم پیام‌های سیاسی - اجتماعی خود را آشکارا انتقال می‌داد. برای نمونه:

برخیز ای ایرانی، برخیز ای هوشیار

کز ظلم و جور دشمن، وطن دارد افتخار

(۹)

سنت شعری مشروطه بر دو رکن انتقال پیام سیاسی و بهره‌گیری از زبان ادبی استوار بود. نسیم شمال با تلفیق این دو عنصر، پیام‌های انتقادی را در قالب طنز عرضه می‌کرد.

دلایل گرایش ادبی او عبارت بود از: ذوق عمومی به زبان ساده و طنزآمیز، تأثیرپذیری از سنت‌های طنزپردازی پیشین،

مخاطب محوری با تأکید بر توده‌ها و روشنفکران، و نگاه هنری به قالب‌هایی مانند مستزاد و ترکیب‌بند. فضای استبدادی زمانه نیز کارکرد زبان چندلایه را پررنگ می‌ساخت و به شاعر امکان می‌داد انتقادات تند را در لفافه طنز و کنایه از گزند سانسور مصون دارد. بدین‌سان، آثار نسیم شمال در نقطه تلاقی ادبیات و نقد اجتماعی، با اتکا به سنت مشروطه و شرایط سیاسی، به ابزاری مؤثر در بیداری اجتماعی و سیاسی تبدیل شدند.

ساختار اجتماعی و سیاسی به‌مثابه بستر تولید گفتمان ساختار سیاسی عصر قاجار در دوره استبداد صغیر، بر سلطنت مطلقه و سرکوب نظام‌مند مخالفان استوار بود. نهادهای قدرت با ابزارهایی مانند سانسور، توقیف مطبوعات، تبعید و اعدام، فضای بیان آزاد را به شدت محدود می‌کردند. این ساختار سرکوبگر، تولید گفتمانی را موجب شد که ویژگی بنیادین آن بیان غیرمستقیم و رمزگذاری شده بود. به تعبیر فوکو، «سیاست گفتار، رابطه قدرت را میان گوینده و شنونده بازنمایی می‌کند و بیان صریح همیشه با سرکوب و مقاومت روبه‌روست» (10).

در چنین ساختاری، نسیم شمال به‌عنوان روزنامه‌نگار و شاعر، در موقعیتی پارادوکسیکال قرار داشت: از یک سو، قدرت نرم فرهنگی و نفوذ معنوی در میان توده‌ها داشت؛ از سوی دیگر، در حاشیه قدرت رسمی بود و همواره در معرض تهدید. این موقعیت، تولید گفتمانی دوگانه را بر او تحمیل کرد؛ گفتمانی که هم‌زمان انتقادی و عدالت‌خواه بود و برای بقا و تداوم انتشار، به مصلحت‌اندیشی و تعدیل لحن نیز پایبند می‌ماند. او این دوگانگی را در ترکیب‌بندی گزنده چنین بازمی‌نمایاند:

دزدان را چه آسان شد به بازار آمدن

چون که صاحب بازار خود باشد دزد هم

(9)

این بیت، فساد ساختاری را افشا می‌کند؛ جایی که حاکم، خود بزرگ‌ترین دزد است. اما واکنش شاعر به این وضعیت، ترکیبی از خشم و احتیاط است. از یک سو، با کنایه‌ای تلخ می‌گوید:

دزد کی باشد؟ آن‌کس که ز دانگی برهد

دزد آن است که ملکی به غصب درکشد

(9)

و از سوی دیگر، برای بقای خود در این میدان نابرابر، چاره را در پنهان‌سازی و رمزگردانی می‌بیند:

من نسیم شمالم، می‌وزم از سر طبع

ور بنالد ز من کس، گویمش جای سکوت

(9)

این بیت‌ها نشان می‌دهند که ساختار قدرت چگونه شکل بیان را تعیین کرده و شاعر را به سوی «مقاومت تطبیقی» سوق داده است. ضعف مدیریتی و بحران مشروعیت در ساختار سیاسی قاجار، زمینه را برای پذیرش گفتمان‌های بدیل، از جمله گفتمان مشروطه‌خواهی، فراهم کرد. گفتمان نسیم شمال در چنین شکافی از ساختار قدرت تنفس می‌کرد و مشروعیت رو به زوال سلطنت را با مشروعیت نوظهور عدالت و اراده ملی به چالش می‌کشید (3). او خود نیک می‌دانست که این مسیر پرخطر است و بقایش در گرو زیرکی است:

چون قلم بر کشم از بهر بیان حال ملّت

می‌ترسم که براندازند از بیخ وجودم

(9)

بدین‌سان، فضای استبدادی، نه تنها مانع از اعتراض نشد، بلکه خود به مولد گفتمانی بدل گشت که در لفافه طنز و کنایه، بنیادهای قدرت را به چالش می‌کشید.

واسازی گفتمان مشروعیت سیاسی

گفتمان مسلط قاجار، مشروعیت سیاسی را بر بنیاد «سایه خدا» بودن شاه و روایت «الْمُلْكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَلَا يَبْقَى مَعَ الظُّلُمِ»

استوار کرده بود. این گفتمان، اطاعت از سلطان را تکلیفی دینی و خدشه‌ناپذیر معرفی می‌کرد و ساختار قدرت را در هاله‌ای از تقدس می‌پیچید. نسیم شمال با استفاده از همان منابع دینی (قرآن، نهج‌البلاغه و ادبیات دعایی)، این بنیان ایدئولوژیک را واسازی کرد. او «سایه خدا» را در عدالت و دادگری بازتعریف نمود:

سایه خدا بر زمین، عدل است و دادگری
نه به شاهان که به ظلمند و ستم‌پیشگی

(9)

این بازتعریف، یک کنش گفتمانی در سطح تبیین است: مفهوم مرکزی مشروعیت‌بخش سلطنت حفظ می‌شود و مدلول آن به کلی تغییر می‌کند و بدین ترتیب، پایه ایدئولوژیک قدرت متزلزل می‌شود. شاعر همچنین مفهوم «مشروطه» را با «حکم خدا» پیوند می‌زند:

مشروطه یعنی همان حکم خدای جهان
یعنی عدالت و داد و دین امان

(9)

این پیوند بینامتنی، گفتمان مشروعیت‌بخش جدیدی خلق می‌کند که قدرت را از آسمان به زمین و از شخص شاه به ساختار قانونی مبتنی بر عدالت و رضایت مردم منتقل می‌سازد. شفיעی کدکنی در تحلیل این تحول می‌نویسد: «نسیم شمال با تبدیل مفهوم «سایه خدا» از شاه به مردم، بنیاد مشروعیت سیاسی را دگرگون ساخت» (4). این دگرگونی، مصداق روشنی از نقش گفتمان در تغییر ساختارهای اجتماعی و ایدئولوژیک است.

مشروعیت‌زدایی از نهادهای همسو با قدرت

گفتمان مسلط قاجار، از نهاد دین و روحانیت به عنوان ابزاری برای مشروعیت‌بخشی بهره می‌برد. نسیم شمال با ورود به میدان دین، دست به مشروعیت‌زدایی از کنشگران این نهاد زد. او روحانیون ریاکار را که با پوشش دین، به توجیه ظلم و سودجویی شخصی

می‌پرداختند، با طنزی گزنده به چالش کشید. این رویکرد را در قطعه‌ای از دیوان باغ بهشت چنین بازمی‌نمایاند:

ملایان که در مسجد و در منبرند
به ظاهر برای خدا رهبرند

ولی در نهان خانه‌شان پر ز مال
ز رشوت، ز دزدی، ز هر گونه کال
ببین شاه و شیخ و درویش و قاضی
برای تو شد جمله دشمن به بازی

شبانند و ناموس ملت برند
ز بی دینی خویش، دین می‌خرند

(9)

در این ابیات، شاعر شکاف میان ادعای دینی و عمل فاسد را برملا می‌سازد و با کنار هم نشان دادن «شاه و شیخ و درویش و قاضی»، اتحاد ساختاری نهادهای قدرت را افشا می‌کند. بیت مشهور دیگری نیز همین معنا را با ایجازی بیشتر تصویر می‌کند:

شاه و شیخ و صوفی همه با هم برادرند
بر جان و مال و ناموس ماها حاکمند

(9)

این بیت، با کنار هم قرار دادن سه نهاد سلطنت، روحانیت رسمی و تصوف درباری، قداست کاذب آن‌ها را فرو می‌ریزد. در جای دیگر، ریاکاری منبری را در قالب گفت‌وگویی طنزآمیز چنین به تصویر می‌کشد:

آمد امام جمعه به منبر بر سر نطع
گفتا که ای مسلمانان، امروز روز چه بود؟

گفتند ای قبله عالم، امروز را جمعه دان
گفتا رضا بدهید از بهر ثواب و رضود

(9)

در این ابیات، امام جمعه به جای هدایت دینی، به دنبال گردآوری وجوهات است. این مشروعیت‌زدایی، گامی در جهت تضعیف

پایگاه اجتماعی نهادهای همسو با استبداد و تقویت گفتمان مشروطه‌خواهی به‌عنوان بدیلی برای نظم سیاسی موجود بود.

در مقابل، نسیم شمال از دین به‌عنوان نیرویی رهایی‌بخش و عدالت‌خواه دفاع می‌کند. او با استناد به آیاتی مانند «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» (النحل / ۹۰)، عدالت را عین تکلیف دینی معرفی می‌کند و گفتمان دینی را از ابزاری برای سلطه، به منبعی برای مقاومت تبدیل می‌سازد. این بازخوانی از دین، مشروعیت ساختارهای مبتنی بر تزویر را به چالش می‌کشد.

مقابله گفتمانی با ایدئولوژی جبرگرایی و تقدیرگرایی

ایدئولوژی جبرگرایی و تقدیرگرایی، از ارکان گفتمان مسلط در عصر قاجار به‌شمار می‌رفت. این ایدئولوژی، ریشه در باورهای کهن ایرانی (مانند اعتقاد به زُروان، ایزد زمان و سرنوشت) و الگوهای ناخودآگاه جمعی داشت و با روایت‌های دینی از «قضا و قدر» و «نوشته سرنوشت» تقویت می‌شد. کارکرد محافظه‌کارانه این ایدئولوژی، توجیه وضع موجود و دعوت مردم به تسلیم در برابر ظلم بود. ساختار قدرت نیز با ترویج همین باور، انفعال سیاسی را بازتولید می‌کرد و هرگونه کنش اعتراضی را نافرمانی در برابر تقدیر الهی می‌نمایاند.

نسیم شمال با استفاده از همان منابع دینی، این ایدئولوژی را به چالش کشید و با آن وارد جدال گفتمانی شد. او آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد/ ۱۱) را از مبنایی برای تقدیرگرایی، به سندی برای اراده‌گرایی و مسئولیت جمعی تبدیل کرد. این یک بازتفسیر ایدئولوژیک در سطح تبیین است: همان متن دینی که امکان داشت در خدمت توجیه وضع موجود قرار گیرد، اکنون به ابزاری برای بسیج اجتماعی و تغییر تبدیل می‌شود. او در ابیاتی صریح، باور به «چرخ و فلک» را به سخره می‌گیرد و سرنوشت را در دستان خود مردم می‌بیند:

چرخ نگردد به مرادت ای دل

گر تو نجنبی ز سر خویشتن

(۹)

و در جایی دیگر، تقدیرباوری را مانعی در برابر آزادی‌خواهی می‌خواند:

مگو که قسمت ما درد و غم بود

که مرد را هنر از خویشتن بود

(۹)

بیت مشهور دیگری نیز این جدال گفتمانی را با ظرافت بیشتری باز می‌نماید. شاعر، امید به منجی (عنصری از گفتمان سنتی) را حفظ می‌کند و هم‌زمان، به کنش فوری و خودجوش فرا می‌خواند:

گر امام زمان آید به داد

لیک امروز از برای کسب حق

خود کنید ای برادران، فرصت غنیمت

(۹)

در این بیت، باور به ظهور منجی، دیگر به معنای تعطیل کردن عقل و اراده نیست؛ بلکه در کنار آن، تکلیف جمعی برای اقدامی فوری برجسته می‌شود. این آمیختگی هوشمندانه، مخاطب سنتی را که به منجی باور دارد، به سوی کنشگری مدنی سوق می‌دهد.

این تغییر در نظام معرفتی، یک مداخله گفتمانی در سطح ساختارهای اجتماعی است: گفتمان نسیم شمال، انفعال ناشی از تقدیرگرایی را به مسئولیت‌پذیری و کنش جمعی بدل می‌سازد. بدین‌سان، سوژه منفعل سنتی جای خود را به سوژه سیاسی فعال می‌دهد و نیرویی برای دگرگونی ساختارهای اجتماعی فراهم می‌آید. نسیم شمال با این راهبرد، تقدیر را از آسمان به زمین می‌آورد و تغییر را ممکن و تکلیف‌آمیز معرفی می‌کند.

گفتمان به‌مثابه نیروی بسیج اجتماعی و تغییر ساختاری

روزنامه و شعر، دو رسانه اصلی نسیم شمال برای تولید و توزیع گفتمان انتقادی در عصر مشروطه بودند. نحوه توزیع این گفتمان خود قدرتی ساختاری به آن می‌بخشید. اشعار او از طریق روایت‌های شفاهی و نقالی در قهوه‌خانه‌ها و محافل عمومی منتشر

می‌شد و به این ترتیب، گفتمان او از انحصار نخبگان باسواد خارج می‌گردید و به یک گفتمان عمومی و توده‌ای تبدیل می‌شد که توان بیدارگری وجدان جمعی را داشت. نسیم شمال خود به این نقش رسانه‌ای خویش آگاه بود و آن را رسالتی برای بیداری ملت می‌دانست:

نسیم شمال، نسیم آزادی

ز دفتر من بوی عدالت آید

منم خروش مردم بیدار

منم فغان ستم‌دیدگانی چند

(۹)

این گفتمان، با تکیه بر دو رکن عدالت اجتماعی و آزادی سیاسی، به ایدئولوژی هژمونیک زمانه حمله می‌برد و به تدریج، مشروعیت ساختار قدرت را در افکار عمومی فرو می‌ریخت. شاعر با فراخوانی مستقیم، مخاطبان خود را به خروج از انفعال و پیوستن به جریان تغییر فرا می‌خواند:

خیزید و خیزید، ای خواب‌آلودگان

برخیزید از این خواب گران، ای غافلان

تا چند ز استبداد باشید زیردست

فردا ندهد کس آب به آسیاب شما

(۹)

در این ابیات، «خواب» استعاره از انفعال سیاسی و «آسیاب» نماد معیشت و حیات اجتماعی است. شاعر هشدار می‌دهد که تداوم انفعال، حیات جمعی (collective life) را نابود می‌سازد. در بیتی دیگر، بیداری را شرط رهایی می‌خواند:

ای ملت ایران، برخیز از خواب

وانگه شوی از این بدبختی آب

مشروطه‌خواه و آزادی‌جو باش

تا شوی از چنگال ستم رها

(۹)

گفتمان نسیم شمال، ساختار اجتماعی را میدانی ایستا و تغییرناپذیر بازنمایی نمی‌کند، بلکه آن را عرصه‌ای برای مبارزه و دگرگونی می‌نماید. فرکلاف در تبیین نسبت گفتمان با ساختارهای قدرت تصریح می‌کند: «گفتمان‌ها امکان بازتولید ساختارهای اجتماعی یا به چالش کشیدن و دگرگون‌سازی آن‌ها را دارند» (۵). گفتمان نسیم شمال، از نوع دوم است: او با افشای فساد، نقد استبداد، واسازی مشروعیت و ترویج اراده‌گرایی، در حال بازتولید ساختار قدرت به نفع مردم و علیه سلطنت مطلقه بود. بدین‌سان، شعر و روزنامه‌نگاری او از یک کنش ادبی صرف فراتر رفت و به نیرویی برای بسیج اجتماعی و تغییر ساختاری بدل شد.

موقعیت کنشگر در میدان قدرت

نسیم شمال یک واسطه منتقد بود: از یک سو، برای انتشار روزنامه و اشعارش به مجوز، ممیزی و رواداری نهادهای قدرت نیاز داشت و از سوی دیگر، هرگز با ساختار حاکم همسو نشد. این موقعیت بینابین، گفتمان او را به گفتمانی از نوع مقاومت تطبیقی بدل ساخته است؛ گفتمانی که در آن، بیان اعتراض با انعطاف‌پذیری تاکتیکی درمی‌آمیزد تا کنشگر در میدان مبارزه باقی بماند. او خود به این نقش دشوار آگاه بود و رسالت خویش را بازتاب بی‌واسطه درد مردم می‌دانست:

من نه مرغان هوایی، نه ربّام نه چنگ

بل که از درد همواره به جانم می‌خزد ننگ

ناله‌های من از جانِ شما دارد رنگ

من زهستانی شما کردم این ناله‌تلنگ

(۹)

محافظه‌کاری و مصلحت‌اندیشی او (مانند استفاده از طنز، هزل، دعا و تمثیل‌های حیوانی)، راهبردی گفتمانی برای تداوم حضور در میدان مبارزه بود. او با این استراتژی، توانست از تیغ سانسور بگذرد و به‌رغم فشارهای ساختاری، گفتمان انتقادی خود را زنده نگه دارد. شعر:

دزدان را چه آسان شد به بازار آمدن

چون که صاحب بازار خود باشد دزد هم

(۹)

نمونه‌ای از طنزی است که فساد را افشا می‌کند و به دلیل فرم تمثیلی خود، مصونیتی نسبی برای گوینده فراهم می‌آورد. اوج این راهبرد را در شعر تمثیلی «گربه و موش» می‌توان دید، آنجا که شاعر مناسبات استعماری روس و انگلیس را در لفافه داستانی کودکانه پنهان می‌سازد:

بازیچه دست است ما را روز و شب گربه و موش

گربه ما از برای عیش و طرب گربه و موش

گربه ما موش گرفتن را خلاف می‌داند

زیرا کس نیست که گیرد طرف گربه و موش

(۹)

در این ابیات، «گربه» نماد روسیه تزاری و «موش» نماد انگلیس است. شاعر تبانی این دو قدرت را برای به بازی گرفتن ایران افشا می‌کند، اما همه‌چیز در پوشش روایتی بی‌خطر عرضه می‌شود. این همان منطق مقاومت تطبیقی است: پیامی که برای مخاطب آگاه کاملاً سیاسی است، برای سانسورچی، داستانی عامیانه جلوه می‌کند.

این راهبرد نشان می‌دهد که ساختار قدرت، شیوه بیان گفتمان را نیز شکل داده است. اما گفتمان نسیم شمال، به نوبه خود، همین ساختار را تضعیف کرده و فضایی برای تنفس گفتمان‌های رقیب فراهم آورده است. بدین‌سان، مقاومت تطبیقی او، هم بقای کنشگر را تضمین کرد و هم میدان مبارزه را برای تغییر اجتماعی گشوده نگه داشت.

نقش گفتمان در دگرگونی ساختارها

گفتمان نسیم شمال در مجموع، نیرویی برای دگرگونی ساختارهای اجتماعی و ایدئولوژیک عصر قاجار بوده است. این گفتمان در

چهار محور اصلی، ساختارهای مسلط را به چالش کشید و افق‌های تازه‌ای برای تغییر گشود.

نخست، ساختار مشروعیت سیاسی را با واسازی مفهوم «سایه خدا» و پیوند «مشروطه» با «حکم خدا» دگرگون ساخت. در این چارچوب، قدرت از شخص شاه به ساختار قانونی مبتنی بر عدالت و رضایت مردم منتقل می‌شد:

مشروطه یعنی همان حکم خدای جهان

یعنی عدالت و داد و دین امان

(۹)

دوم، نهاد دین را از ابزاری برای مشروعیت‌بخشی به قدرت، به منبعی برای عدالت‌خواهی و مقاومت تغییر کاربری داد. او مرزهای دین رسمی و ریاکارانه را درنوردید و ایمان را در خدمت رهایی نشانده:

مسجد و میخانه هر دو خانه خداست

به شرط آن‌که در دل باشد صفایی

(۹)

سوم، ایدئولوژی جبرگرایی و تقدیرگرایی را به چالش کشید و اراده‌گرایی و مسئولیت جمعی را جایگزین آن ساخت. شاعر تغییر را نه در دستان تقدیر، که در اراده خود مردم می‌دید:

ملت را چو بیداری رسد، ظلم شود نابود

شاه باشد یا وزیر، همه را عدل کند فرود

(۹)

چهارم، با استفاده از شبکه توزیع شفاهی و عمومی، گفتمان انتقادی را به نیرویی اجتماعی و فراگیر بدل ساخت که به تدریج وجدان جمعی را بیدار کرد و آماده تغییر نمود. فراخوان‌های او برای قیام، از کوچه و بازار تا محافل روشنفکری طنین‌انداز می‌شد:

برخیزید ای آزادگان راستین

که زمانه شد از ظلم ظالمین تاریک

(۹)

فرکلاف در تبیین نسبت گفتمان با ساختارهای اجتماعی تصریح می‌کند: «گفتمان، بخشی از فرایند اجتماعی و کنشی در مناسبات قدرت است که از دل ساختارهای موجود برمی‌خیزد و در نهایت به تغییر آن ساختارها یاری می‌رساند» (2). گفتمان نسیم شمال، مصداق روشنی از این تعریف است؛ برآمده از دل خفقان استبداد صغیر، و در عین حال، نیرویی برای فروپاشی مشروعیت همان ساختار. نسیم شمال با این گفتمان، هم وجدان بیدار زمانه خود بود و هم معمار زبانی تازه برای ساختن زمانه‌ای نو.

نتیجه‌گیری

نسیم شمال نمونه‌ای برجسته از شاعران - روزنامه‌نگاران عصر مشروطه است که با تلفیق طنز، تعهد اجتماعی و زبان توده‌ها، گفتمانی انتقادی در بستر استبداد صغیر قاجار تولید کرد. فضای سرکوبگر آن دوره، شامل سانسور، توقیف مطبوعات و بحران مشروعیت سیاسی، ساختاری را پدید آورد که هم گفتمان او را محدود می‌ساخت و هم زمینه ظهور آن را فراهم می‌آورد. در چنین فضایی، نسیم شمال با پذیرش رسالت روشنگری، شعر و روزنامه را به ابزاری برای نقد ساختارهای قدرت و فراخوانی توده‌ها به کنشگری بدل ساخت.

او در اشعار و مقالات خود با دوگانگی گفتمانی هدفمندی به میدان آمد: از یک سو، با زبانی ساده و طنزآمیز به افشای فساد، نقد استبداد و ترویج آرمان‌های عدالت‌خواهانه پرداخت و از سوی دیگر، برای بقا در فضای خفقان‌آلود و گریز از تیغ سانسور، به راهبردهای بیانی غیرمستقیم مانند طنز، هزل، دعا و تمثیل‌های حیوانی متوسل شد. این دوگانگی، او را به یک واسطه منتقد بدل کرد؛ در دوره‌های بحران، گفتمان او فراتر از بیان اعتراضات، در جریان تحولات اجتماعی و ادبی، نقش‌آفرینی می‌کرد. این امر، گفتمان او را به یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های ادبی و اجتماعی در تاریخ ایران معاصر تبدیل کرد. در دوره‌های بحران، گفتمان او فراتر از بیان اعتراضات، در جریان تحولات اجتماعی و ادبی، نقش‌آفرینی می‌کرد. این امر، گفتمان او را به یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های ادبی و اجتماعی در تاریخ ایران معاصر تبدیل کرد.

ساخت که هم‌زمان با به چالش کشیدن قدرت، در میدان مبارزه باقی ماند. تحلیل اشعار او نشان می‌دهد که واژگان، تمثیل‌ها و شگردهای بلاغی به‌کاررفته در آثارش، همگی در خدمت بازنمایی شکاف میان وعده‌های قدرت و واقعیت اجتماعی، و مشروعیت‌زدایی از نهادهای همسو با استبداد عمل کرده‌اند.

گفتمان نسیم شمال در سه حوزه اصلی به پرسش‌های بنیادین یک تحلیل تبیینی پاسخ می‌دهد. از منظر روابط قدرت، ساختار سرکوبگر قاجار، شیوه بیان او را به رمزگذاری، کنایه‌پردازی و طنز چندلایه سوق داد و «مقاومت تطبیقی» را به راهبرد اصلی او تبدیل کرد. از منظر ایدئولوژی، او با واسازی مفاهیم مسلطی چون «سایه خدا»، «تقدیرگرایی» و «اطاعت محض از سلطان»، باورهای مشروعیت‌بخش به سلطنت مطلقه را متزلزل ساخت و مفاهیمی چون «عدالت»، «آزادی» و «اراده ملی» را جایگزین آن‌ها کرد. از منظر تأثیرات، گفتمان او با استفاده از شبکه توزیع شفاهی و عمومی، از انحصار نخبگان خارج شد و به نیرویی فراگیر برای بیداری وجدان جمعی و بسیج اجتماعی بدل گشت. بدین‌سان، گفتمان نسیم شمال در خدمت دگرگونی ساختارها عمل کرد و مشروعیت نوظهوری بر بنیاد عدالت و اراده مردم پیش نهاد. شعر و روزنامه‌نگاری او از یک کنش ادبی صرف فراتر رفت و به نیرویی برای تغییر ساختاری و ساختن زمانه‌ای نو بدل شد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

Language and literature constitute some of the most enduring cultural and social resources through which societies articulate collective identities, negotiate systems of meaning, and reproduce or challenge relations of power. This function becomes particularly visible

journalism, satire, and popular forms of communication became crucial arenas for criticizing authoritarian rule and disseminating new ideas concerning justice, law, citizenship, and national sovereignty. Within this context, Seyyed Ashraf al-Din Hosseini, widely known as Nasim-e Shomal, emerged as one of the most influential poet-journalists of the Constitutional period. Through the newspaper *Nasim-e Shomal* and the poems later collected in *Divan-e Bagh-e Behesht*, he employed accessible language, humor, allegory, prayer, irony, and popular poetic forms to communicate complex political and social criticism to audiences extending well beyond educated elites (8, 9). His poetic discourse was produced during a historical period marked by political repression, censorship, the suppression of constitutional institutions, and an acute crisis of legitimacy within the Qajar monarchy, particularly during the Minor Despotism. The Constitutional Revolution simultaneously generated new political vocabularies and intensified struggles over the meanings of legitimate authority, religion, justice, and popular sovereignty (3, 11). Against this background, the present study examines Nasim-e Shomal's discourse not merely as literary satire but as a form of social practice embedded in concrete relations of power. Its primary objective is to explain how the political structures and dominant ideologies of the Qajar period shaped his discursive strategies and, conversely, how his discourse participated in questioning,

destabilizing, and potentially transforming those structures.

The theoretical framework of the study is Norman Fairclough's critical discourse analysis, with particular emphasis on the explanatory level of his three-dimensional model. Critical discourse analysis conceptualizes language as a form of social practice and seeks to clarify the dialectical relationship between discourse, ideology, social structures, and power. Rather than treating linguistic forms as autonomous phenomena, this approach investigates how texts are produced within historically specific social relations and how they contribute to the reproduction or transformation of those relations (2, 5). Fairclough's framework proceeds through three interconnected levels: description, which examines vocabulary, grammar, and textual structures; interpretation, which explores the interaction between textual cues and participants' background knowledge; and explanation, which situates discourse within broader social processes and relations of power. The explanatory level is particularly important for the present study because it asks how institutional, situational, and societal structures determine the production of discourse and how discourse, in turn, supports or challenges existing arrangements of power (2). This approach also intersects with broader traditions of critical discourse studies in which ideology is understood as a system of values, assumptions, and representations that may

normalize unequal relations and render historically contingent structures seemingly natural or inevitable (7). At the same time, discourse operates not simply as a passive reflection of domination but as a field of struggle in which competing representations and subject positions may emerge. Foucault's account of the relationship between discourse and power similarly emphasizes that speech is regulated by institutional conditions while also functioning as a possible site of resistance (10). Accordingly, the study conceptualizes Nasim-e Shomal's poetic and journalistic language as a contested discursive practice located between coercive political structures and emergent constitutionalist aspirations.

Methodologically, the study adopts a qualitative and interpretive approach centered on critical textual analysis of selected poems and discursive patterns in Nasim-e Shomal's works. The analysis focuses primarily on the explanatory questions derived from Fairclough's model: which relations of power shaped Nasim-e Shomal's discourse; which ideological assumptions were reproduced, rejected, or reinterpreted within his language; and whether his discourse ultimately functioned to preserve or transform existing social relations. Although the study privileges the explanatory level, attention is also paid to the linguistic and rhetorical mechanisms through which broader social meanings are realized, including repetition, metaphor, irony, oppositional vocabulary, colloquial diction, religious intertextuality, animal allegory, and

direct address. Such features are relevant because the formal organization of discourse provides the textual resources through which social meanings become intelligible (1, 12). The study also draws conceptually on the understanding of textual cohesion and semantic relations associated with Halliday and Hasan, particularly insofar as linguistic choices participate in the construction of coherent ideological positions (6). Historically, the selected discourse is interpreted in relation to the political environment of the Minor Despotism, when censorship, newspaper closures, political persecution, and suppression of dissent significantly constrained direct political expression (3, 11). Under these conditions, the coexistence of explicit criticism and strategically indirect expression became a defining feature of Nasim-e Shomal's discourse. This study conceptualizes that combination as "adaptive resistance": a discursive strategy through which the speaker remains actively oppositional while modifying the mode of expression in response to structural constraints. Humor, prayer, allegory, and apparently simple popular narratives therefore cannot be reduced to stylistic ornamentation; they constitute techniques through which politically dangerous meanings could circulate while maintaining a degree of protection from censorship and repression.

The findings indicate, first, that Nasim-e Shomal's discourse was deeply shaped by the authoritarian structure of the Qajar state while

simultaneously undermining the ideological foundations of that structure. Political repression did not eliminate opposition but altered its discursive form, encouraging coded, multilayered, and strategically ambiguous modes of expression. Nasim-e Shomal's use of satire exemplifies this dynamic: criticism could be unmistakable to politically informed audiences while remaining formally embedded in humorous or allegorical compositions. His language repeatedly exposed corruption, arbitrary authority, the abuse of public resources, and the convergence of political and economic interests. Such representations destabilized the official image of monarchical authority by contrasting claims of legitimate governance with the lived experience of injustice and exploitation. A particularly significant component of this process was the discursive deconstruction of the traditional doctrine of royal legitimacy. Concepts such as the monarch as the "Shadow of God," which had historically contributed to sacralizing kingship, were reinterpreted through a moral framework in which justice rather than royal status became the criterion of legitimate authority. Through this maneuver, the signifier associated with divine legitimacy was retained while its ideological referent was transformed. Nasim-e Shomal also connected constitutionalism with justice, divine command, and the welfare of the people, thereby generating an alternative discourse of legitimacy that displaced authority from the person of the monarch toward law, justice, and

collective consent (4, 9). This process corresponds closely to Fairclough's understanding of discourse as a site in which established social meanings may be rearticulated and existing power relations challenged (5). The poet's rhetorical strategy was consequently not merely oppositional in a direct political sense; it involved a deeper ideological struggle over the meanings through which political authority itself could be recognized as legitimate or illegitimate.

A second major finding concerns Nasim-e Shomal's confrontation with religious legitimization, fatalism, and political passivity. Rather than rejecting religious discourse, he appropriated religious concepts and redirected them toward an emancipatory and justice-oriented interpretation. His criticism was particularly directed at hypocritical clerics and religious figures who used institutional authority to justify oppression or pursue personal interests. By placing corrupt religious actors alongside political rulers, judges, and other privileged groups, his discourse symbolically exposed the structural alliance between institutions that presented themselves as morally distinct but functioned collectively within systems of domination (9). This strategy delegitimized not religion itself but the instrumentalization of religion in support of authoritarian power. At the same time, Nasim-e Shomal challenged fatalistic conceptions of history and politics that portrayed suffering, inequality, and despotism as unavoidable consequences of divine

destiny. His reinterpretation of religious ideas emphasized human responsibility, collective agency, and the possibility of social transformation. Instead of accepting "fate" as a justification for passivity, his discourse urged individuals and communities to act, awaken, and participate in political change. This ideological reorientation transformed the subject position offered to the audience: the passive recipient of destiny was replaced by the active political subject capable of participating in the production of a new social order. Such a shift illustrates the capacity of discourse to intervene in the relationship between knowledge, identity, and social action (2, 7). Equally important was the mode through which this discourse circulated. Nasim-e Shomal's preference for simple diction, rhythmic structures, memorable satire, and forms compatible with oral recitation enabled his poems to move beyond printed readership and circulate through public gatherings, coffeehouses, streets, and informal networks. His discourse therefore acquired a popular reach that distinguished it from forms of political writing restricted to literate elites (8). This public circulation transformed poetic discourse into an instrument of social mobilization and helped construct a collective vocabulary of injustice, awakening, constitutionalism, and resistance.

In conclusion, the analysis demonstrates that Nasim-e Shomal's critical discourse should be understood as an active intervention in the political and ideological conflicts of the Qajar

Constitutional period rather than merely as a literary reflection of them. His discourse emerged from an environment of censorship, repression, and political instability, yet these constraints also shaped the distinctive strategies through which his criticism became socially effective. The central characteristic of his discourse was a purposeful duality in which open opposition coexisted with tactical indirection. Humor, satire, religious language, prayer, irony, and allegory allowed him to expose political corruption and injustice while maintaining sufficient flexibility to continue participating in the public sphere. This pattern may be characterized as adaptive resistance because it combined ideological consistency with rhetorical adaptability. At the level of political legitimacy, Nasim-e Shomal destabilized the sacred foundations of absolute monarchy and advanced justice, law, and popular will as alternative principles of authority. At the level of religious discourse, he distinguished emancipatory faith from institutional hypocrisy and transformed religious language from an instrument of submission into a resource for social criticism. At the level of ideology, he challenged fatalism and replaced political passivity with collective responsibility and agency. Finally, through the oral and popular circulation of his poetry, he expanded the social reach of critical discourse and contributed to the formation of a politically conscious public. His poetry and journalism thus functioned simultaneously as products of a repressive social order and as forces

directed toward its transformation. Viewed through Fairclough's explanatory framework, Nasim-e Shomal's discourse reveals the dialectical relation between language and social structure with particular clarity: power constrained the forms through which criticism could be expressed, while critical discourse, by redefining legitimacy, exposing institutional corruption, challenging ideological passivity, and mobilizing collective consciousness, participated in weakening the symbolic foundations of absolutism and articulating a new political horizon based on justice and national will.

12. Aghagolzadeh F. Description and Explanation of Ideological Linguistic Structures in Critical Discourse Analysis. *Journal of Comparative Language and Literature Research*. 2012;2(1):1-19.

References

1. Aghagolzadeh F. *Critical Discourse Analysis*. Tehran: Elmi va Farhangi; 2015.
2. Fairclough N. *Critical Discourse Analysis*. Shayesteh-Piran F, editor. Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance, Office for Media Studies and Development; 2000.
3. Ajoudani M. *Iranian Constitutionalism*. Tehran: Akhtaran Publishing; 2003.
4. Shafiei Kadkani M. *Persian Literature from the Jami Era to Our Time*. Tehran: Ney Publishing; 1999.
5. Fairclough N. *Critical Discourse Analysis: The Critical Study of Language*. London: Longman; 1995.
6. Halliday MAK, Hasan R. *Cohesion in English*. London: Longman; 1976.
7. Van Dijk TA. *Discourse and Power*. Houndmills: Palgrave Macmillan; 2008.
8. Mahjoub MJ. Stylistics of Nasim-e Shomal's Poetry. *A Collection of Articles on Constitutional Literature*. Tehran: University of Tehran Press; 2006. p. 23-48.
9. Nasim-e Shomal SA. *Divan-e Bagh-e Behesht [The Garden of Paradise Divan]*. 2nd ed. Tehran: Cheshmeh Publishing; 2006.
10. Foucault M. *The Order of Discourse*. Ghasemi B, editor. Tehran: Ney Publishing; 1980.
11. Afary J. *The Iranian Constitutional Revolution, 1906-1911: Grassroots Democracy, Social Democracy, and the Origins of Feminism*. New York: Columbia University Press; 1996.